



مطالعات تاریخ اسلام
سال چهارم / شماره ۱۵ / زمستان ۱۳۹۱

تکاپوی خلیفه مُسْتَرشد عباسی برای کسب قدرت دنیوی و تقابل او با سلجوقیان عراق

محسن مرسلپور^۱

مهدی اسدی^۲

چکیده: المُسْتَرشد بالله زمانی به خلافت رسید که حکومت سلجوقیان بر اثر تمرکزگرایی ترکمانان دچار تزلزل شده بود. سلجوقیان خلفا را وادار کرده بودند که از قدرت دنیوی خود دست بشویند و به ذکر نامشان در خطبه و سکه اکتفا نمایند. مسترشد با مشاهده ضعف سلجوقیان، تمام تلاش خود را صرف خروج از ربه طاعت سلاطین و بازیابی قدرت دنیوی خلافت نمود. وی نخستین خلیفه‌ای بود که در تقابل با سلاطین به هر وسیله، از جمله حيله و حربۀ نظامی، توسل جست. او شخصاً در جنگ‌ها شرکت می‌کرد و نقش مهمی در اختلافات شاهزادگان سلجوقی و تضعیف ایشان ایفا نمود. یکی از سیاست‌های مهم مسترشد در برابر سلاطین سلجوقی، حمایت از شاهزادگان ضعیف‌تر بود. نقش المسترشد در احیای قدرت خلافت عباسی شایان توجه بود. از این- رو، او آغازگر فصلی نو در تاریخ خلافت عباسی به شمار می‌آید. ما در این جستار برآنیم با رویکردی توصیفی - تحلیلی به بررسی تکاپوی خلیفه المسترشد بالله برای بازیابی قدرت دنیوی خلفای عباسی پیردازیم و تقابل او را با سلاطین سلجوقی و نیز نقش وی را در احیای مجدد قدرت دنیوی خلافت عباسی مورد تحلیل قرار دهیم.

واژه‌های کلیدی: المسترشد، خلافت عباسی، سلاطین سلجوقی، قدرت دنیوی

۱ استاد یار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان Morsalpour@yahoo.com

۲ دانشجوی دکتری خط‌نگاری

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۱۹ تاریخ تأیید: ۹۱/۷/۱۵



Effort of Abbasid al-Mustarshid billah to Recover Worldly Power And Confronting the Iraqi Seljukes

Muhsen Mursalpoor¹
Mahdi Asadi²

Abstract: When al - Mustarshid billah reached to caliphate that Seljuk's government had been Shaken by Turkmen's decentralization. The Seljukshad forced the caliphs unhand their worldly power and suffice to be mentioned by their names in sermons and coins. Mustarshid billah observing Seljuk's weakness, endeavoured leaving himself from sultans' domination and regaining caliphal worldly power. He was the first caliph, who personally went to war and played an important role in weakening Seljuks' princes and creating dissensions between them. Supporting the weaker princes was one of the Mustarshid's important policies against Seljuks' sultans. His role in revival of Abbasid caliphal power is considerable. Therefore, and he initiated a new period in the history of the Abbasids' Caliphate.

The present paper is a descriptive-analytic approach to examine Abbasids' caliph effort of Mustarshid billah to recover worldly power, and his confrontation with the Seljuks' sultans and his role in reviving the worldly power of the Abbasids' Caliphate.

Keywords: al-Muostarshid, Abbasids' Caliphate, Seljuk's Sultans, Worldly power

1 Assistant Professor of History Department, Sistan and Baluchestan University Morsalpour@yahoo.com
2 Ph.D. Student of Kharazmi University

مقدمه

هر چند خلفای عباسی در دوره سلجوقیان همانند دوره آل بویه تحت سلطه امرا و سلاطین بودند، اما به دلیل هم‌کیشی سلجوقیان با آن‌ها، احترام خلفا بیشتر از دوره پیش رعایت می‌شد و خلفا بنا به میل پادشاهان خلع نمی‌شدند.

سلاطین سلجوقی بر بقای عباسیان اصرار داشتند، تا از این طریق، به قدرت سیاسی خود مشروعیت بخشند. اما به‌طور کلی آنان نیز نقش خلفا را به امور مذهبی محدود کردند و در امور دنیوی هیچ نقشی برای ایشان قائل نبودند. سلجوقیان نه تنها تمامی زمین‌های عراق را به نفع خود مصادره کردند، بلکه با تعیین حاکم نظامی به منظور حفظ امنیت بغداد و تعیین وزیر برای خلیفه، سلطه خود را بر خلفا بیشتر کردند. این موضوع مورد پسند خلفا نبود و اسباب مخالفت‌های آنان را با سلجوقیان فراهم آورد. در دوره اقتدار سلجوقیان، خلفا توان مخالفت چندانی برای مقابله با اقتدار سیاسی آن‌ها نداشتند. این رویه پس از مرگ ملک‌شاه تغییر کرد. از آن به بعد خلفا تکاپوی گسترده‌ای در راستای کسب قدرت دنیوی آغاز نمودند. آن‌ها با بهره‌گیری از نزاع‌های میان شاهزادگان سلجوقی با یکدیگر و دخالت در آن، نقش مهمی در تضعیف و سقوط سلجوقیان عراق ایفا نمودند. از این‌رو تلاش‌های خلیفه مسترشد به منظور احیای قدرت دنیوی خلافت در تاریخ اسلام و همچنین در تاریخ ایران، اهمیت بسزایی دارد.

در این پژوهش به ترتیب زمانی روابط خلیفه مسترشد با سلاطین سلجوقی عراق مورد بحث قرار گرفته است. تاکنون در باره فعالیت‌های خلیفه مسترشد در راستای احیای قدرت دنیوی خلفای عباسی تحقیق مستقلی انجام نگرفته است. تنها در منابعی که در مورد سلجوقیان یا خلافت عباسیان تألیف شده، به این موضوع اشاره‌های اندک و نابسندگی شده است، که از آن میان باسورت بهتر از دیگران به موضوع پرداخته است. منابع دوره سلجوقی بیشتر به فعالیت‌های مسترشد پرداخته و آن را معلول ضعف سلجوقیان دانسته‌اند. منابع تاریخ اسلام نیز اشاراتی به صورت گذرا و روابی به دوره خلافت مسترشد نموده‌اند.

۱. قدرت طلبی خلیفه مسترشد در تقابل با سلطان محمود بن محمد

مُستَرشد بالله فرزند مستظهر که در سال ۴۸۶ ه‍.ق به دنیا آمده بود، بعد از مرگ پدرش در سال ۵۱۲، پس از بیست و سه سال ولایت‌عهدی، به خلافت رسید. وی خلیفه‌ای با کفایت بود که در منابع از وی تمجید شده است. علاوه بر شجاعت وی که به تن خویش به جنگ می‌رفت،

ادیب و شاعر بزرگی نیز بود که ابن‌ظافر برخی از اشعار او را ضبط نموده است.^۱ آغاز خلافت مسترشد مقارن با تضعیف حکومت سلجوقیان بود. لذا وی با استفاده از اختلافات داخلی بین سلاطین سلجوقی، در تکاپوی کسب قدرت دنیوی برآمد. با مرگ محمدبن ملک‌شاه (۴۹۸-۵۱۱هـ.ق) فرزندش محمود به حکومت رسید. سنجر برادر کوچک‌تر سلطان محمد که بر خراسان حکومت می‌کرد و در عهد حکومت محمد عنوان ملک داشت و خطبه و سکه به نام سلطان می‌نمود، جانشینی محمود را نپذیرفت. سنجر بر اساس اصل ارشدیت که هنوز در جانشینی سلاطین سلجوقی اهمیت داشت، خود را سلطان بزرگ سلجوقی قلمداد کرد و در سال ۵۱۳ با لشکرکشی به غرب، برادرزاده‌اش محمود را مغلوب نمود. پس از آن سنجر خود را به همگان به عنوان سلطان بزرگ سلجوقی شناساند، اما محمود را به عنوان نایب خود در غرب از جمله در عراق عجم و عراق عرب،^۲ در حکومت ابقا نمود.

انتقال مرکز حکومت سلجوقیان بزرگ به خراسان، سبب تکوین حکومت سلجوقیان عراق شد. اگرچه سلطان سنجر، محمود را به نیابت از خود در نواحی غربی باقی گذاشت، اما به منظور تضعیف قدرت او، نه تنها نواحی بسیاری را به قلمرو خود ضمیمه نمود، بلکه حکومت برخی از مناطق عراق عجم را به طغرل و مسعود، برادران سلطان محمود داد و سبب تشدید منازعات بر سر قدرت در میان سلجوقیان عراق شد. بدین ترتیب، سنجر نقش مهمی در تضعیف قدرت سلجوقیان عراق و از میان بردن یکپارچگی قلمرو ایشان ایفا کرد.^۳

محاربات سلطان محمود برای مقابله با مدعیان سلطنت، سبب ایجاد فتنه‌ها و آشوب‌های بسیاری در نواحی غربی شد و زمینه مناسبی برای قدرت‌گیری خلیفه فراهم آورد. در آغاز سال ۵۱۲ هـ.ق نخستین درگیری داخلی توسط ملک مسعود برادر سلطان صورت گرفت. ملک-مسعود با اتابک خود جیوش‌بک به تحریک دیس‌بن‌صدقه‌مزیدی امیر حله، به سمت بغداد حرکت کرد و نواحی پیرامون بغداد را غارت کرد؛ اما با آمدن نیروهای سلطان محمود، مجبور به صلح شد.^۴

۱ ابن‌ظافرازدی(۱۹۹۹م)، اخبار الدول المنقطعه، تحقیق عصام مصطفی هزیمه و دیگران، اربد-الاردن: مؤسسة حمادة للخدمات و الدراسات الجامعیه، ص ۴۶۰.

۲ ابن‌العمرائی(۱۴۲۱ق)، الأندباء فی التاریخ الخلفاء، تحقیق قاسم السامرائی، قاهره: دارالافاق العربیه، ص ۲۱۱.

۳ فتح بن علی بنداری (۱۳۵۶)، زبدة النصره و نخبة العصر، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۵۵.

۴ عزالدین ابن‌اثیر(۱۳۵۳)، الکامل فی التاریخ، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۱۸، تهران: انتشارات علمی، ص ۲۴۷.

قدرت‌گیری شاهزادگان سلجوقی و منازعات آن‌ها به منظور کسب قدرت و ناتوانی سلطان محمود در دفع کامل ایشان به‌خصوص در بغداد و نواحی اطراف آن، که با منافع خلیفه ارتباط مستقیم داشت، سبب به ستوه آمدن خلیفه نیز شده بود.^۱

خلیفه مسترشد در دوره ضعف و گسیختگی امور سلجوقیان در راستای کسب قدرت دنیوی و نظامی تلاش نمود. این مسئله با ضعف سلاطین سلجوقی، به‌ویژه سلطان محمود، پیوستگی مستقیم داشت. حلمی نیز قدرتیابی خلفای عباسی را معلول ضعف سلطان محمود می‌داند.^۲ نویسندهٔ *مجمَل التواریخ* از قدرت‌گیری نظامی خلیفه با تعبیر بیرون آمدن او از سرای خلافت یاد می‌کند و معتقد است خلفای پیشین این رسم را به فراموشی سپرده بودند.^۳ نخستین اقدام خلیفه به منظور نمایاندن اقتدار خود، از میان بردن شراب‌های بازار سلطان در بغداد بود. این اقدام اوائل خلافت مسترشد در سال ۵۱۴ ه‍.ق روی داد و نشان از عزم خلیفه برای کسب قدرت از سال‌های آغازین خلافت داشت. دو سال بعد خلیفه اقدام مهمی انجام داد تا استقلال خود را از سلطان نشان دهد. وی با عزل وزیر منصوب سلطان محمود، گامی دیگر در راستای افزایش قدرت خود برداشت. در زمان قدرت سلجوقیان، وزیر خلیفه غالباً از سوی سلطان گمارده می‌شد. به نظر می‌رسد این امر در راستای تسلط هرچه بیشتر بر خلیفه گرفته باشد. سلطان محمود در سال ۵۱۶ وزارت خلیفه را به احمد بن نظام‌الملک داد. پس از مدتی خلیفه بدون اطلاع سلطان وزیر او را عزل کرد، اما در قبال این اقدام هیچ واکنشی از سوی سلطان انجام نگرفت.^۴

چنین به نظر می‌رسد که خلیفه منتظر فرصت مناسبی بوده تا علیه سلطان محمود اقدام نماید. به محض آن‌که محمود از سنجر شکست خورد، خلیفه نام محمود را از خطبه انداخت.^۵ این اقدام خلیفه در راستای تثبیت قدرت خود انجام گرفت و این گونه به نظر می‌رسد که خلیفه مایل بود، به علت دوری سنجر از مرکز خلافت، قدرت را در اختیار بگیرد، تا به آسودگی به استحکام موقعیت خود بپردازد.

۱ محمود بن محمد آقسرای (۱۳۶۲)، *مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار، تصحیح عثمان توران، تهران: انتشارات اساطیر*، ج ۲، ص ۲۴.

۲ احمد کمال‌الدین حلمی (۱۳۸۴)، *دولت سلجوقیان، ترجمه و اضافات عبدالله ناصری طاهری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه*، ج ۲، ص ۴۷.

۳ مؤلف ناشناس [بی‌تا]، *مجمَل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران: نشر کلاله خاور*، ج ۲، ص ۳۸۵.

۴ عباس اقبال (۱۳۸۴)، *وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و یحیی ذکاء، تهران: انتشارات دانشگاه تهران*، ج ۲، ص ۱۶۲.

۵ عمادالدین ابن کثیر (۱۹۳۲ م)، *البدایه و النهایه، المجلد الثانی عشر، مصر: مطبعة السعادة*، ص ۱۸۴.

فعالیت نظامی خلیفه از پیکار با بنی مزید آغاز شد. آغاز فعالیت‌های نظامی خلیفه با ناتوانی سلطان محمود در دفاع از بغداد ارتباط مستقیم داشت. ناتوانی سلطان محمود در دفاع از بغداد چنان بود که خلیفه از ایلغازی بن ارتق برای دفع بنی مزید کمک خواست.^۱ مهم‌ترین دشمن خلیفه در این زمان دیس بن صدقه مزیدی امیر شیعه مذهب حله بود که حملات زیادی به بغداد انجام می‌داد. پدر دیس بن صدقه از اختلافات سلطان محمد و برکیارق به بهترین وجه در راستای گسترش قلمرو خود سود برد. ابن اثیر معتقد است دیس همین نقش را در میان سلطان محمود و مسعود ایفا کرد.^۲ تهدید دیس بن صدقه نسبت به خلیفه تنها به حملات نظامی به بغداد محدود نماند. او به نظر می‌رسد که از لحاظ اعتقادی به خلافت پایبندی نداشت، خلیفه را صرفاً به دیده یک هم‌اورد جنگی می‌نگریست. آن‌گاه که برادر مسترشد و مدعی خلافت به حله گریخت، دیس او را به حضور پذیرفت، اما نمایندگان خلیفه را برای استرداد برادرش، به درگاه راه نداد. از این رو، وحشت خلیفه از او دو چندان شد.

سلطان محمود که درگیر مشکلات داخلی بود، نتوانست به‌طور مؤثر از حملات دیس به بغداد ممانعت به عمل آورد. دیس بن صدقه در زمان حکومت سلطان محمود چندین بار به بغداد حمله کرد. باسورث معتقد است که سلجوقیان عمداً دیس را در قدرت نگه داشته بودند تا مانع توجه خلیفه به امور سلجوقیان باشد.^۳ اما عامل اصلی را بایستی در ضعف سلطان محمود جستجو نمود. خود باسورث نیز در جای دیگری به ضعف سلطان محمود اشاره کرده و نوشته است که معاصران بر فروپاشی قدرت سلطان مقتدر و از هم گسیختگی و حدت سلطنت او تأسف می‌خورده‌اند.^۴ افزون بر آن که سلطان محمود چندین مرتبه حملاتی علیه دیس تدارک دیده و به خلیفه مدد رسانده بود.

مسترشد در برابر حمله دیس از سلطان خواست آقسنقر برسقی حاکم موصل و نزدیک‌ترین سردارش را به شحنگی بغداد بگمارد. زمانی که برسقی نیز در جنگ با دیس مغلوب شد، سلطان محمود برادر دیس را که گروگانش بود به قتل رسانید.^۵ دیس ظاهراً خلیفه را عامل قتل برادر خود می‌دانست. از این رو، به خلیفه پیغام داد که بغداد را با خاک یکسان خواهد

۱ جلال‌الدین سیوطی (۱۹۸۸م)، *تاریخ الخلفاء*، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۳۴۵.

۲ ابن‌اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۲۹۶.

۳ ج.آ. بویل (گردآورنده) (۱۳۸۱)، *تاریخ ایران*، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۱۲۳.

۴ باسورث و دیگران (۱۳۸۰)، *سلجوقیان*، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران: انتشارات مولی، ص ۹۷.

۵ عبدالرحمان بن خلدون (۱۳۶۸)، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۴، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۷۷۶.

کرد. تهدید دبیس و ناتوانی سلطان سبب شد خلیفه خود دست به اقداماتی علیه دبیس بزند. مسترشد از مردم بغداد خواست همگی مسلح شوند. او همچنین نیروهای بسیاری گرد آورد و میان آنان اموال و سلاح‌های بسیاری تقسیم کرد. نیروهای خلیفه و شحنة بغداد، دبیس را شکست دادند. در این جنگ خلیفه شمشیر کشید و به تن خویش به نبرد پرداخت.^۱ به نظر می‌رسد این پیروزی خلیفه تأثیر زیادی در اقدامات بعدی او در مقابله با سلاطین سلجوقی داشته است. اقدام خلیفه در گردآوری نیرو و شرکت مستقیم در جنگ و نیز شکست دشمن برای نخستین بار در دوره سلجوقی - که قدرت خلفا به امور دینی محدود شده بود - روی داد. این مسئله تأثیر زیادی در گرایش خلیفه به امور نظامی و در نتیجه توجه او به امور دنیوی داشت.

خلیفه برای مقاومت در برابر هرگونه حمله به بغداد، دستور داد با کمک اهالی بغداد، دیوار شهر دوباره ساخته شود. وی پس از تحکیم پایه‌های قدرت خود در بغداد، در سال ۵۱۶ ه‍.ق با اتکا به قدرت نظامی خود توانست حمله ملک طغرل به بغداد را دفع کند و شکست سختی نیز بر او وارد آورد.^۲ به این ترتیب، در این سال قدرت نظامی خلیفه به حدی رسیده بود که دیگر نیازی به حمایت نیروهای سلطان نداشت و پس از این جنگ بود که خلیفه خود را برای مقابله مستقیم با سلطان آماده نمود؛ به طوری که مخالفت مستقیم با حاکم بغداد، یرنقش زکوی را آغاز نمود.

درگیری و مقابله امرا بر سر شحنگی بغداد و ظلم آنان نسبت به مردم این شهر و تحکیم‌های شحنگان بر خلیفه از دیگر عوامل قدرت‌گیری خلفا بود. در دوره سلجوقیان منصب شحنگی بغداد یکی از مهم‌ترین مشاغل به شمار می‌رفت و به امرای مبرز واگذار می‌شد. صاحب این شغل، علاوه بر ایجاد نظم و امنیت شهر، رابط مستقیم سلطان با خلیفه بود. با توجه به ضعف سلاطین سلجوقی و قدرت یافتن امرا، شحنگان در گردآوری مالیات دخالت می‌کردند و ظلم و ستم بسیاری بر مردم روا می‌داشتند. تغییرات مداوم این منصب از سوی سلطان از ضعف او در مقابله با خواسته‌های روز افزون شحنگان و نارضایتی مردم بغداد و خلیفه از آنان نشان داشت. اهمیت این منصب سبب شد تا برسقی از دستور سلطان برای واگذاری این منصب به امیر منکو

۱ ابن عماد حنبلی (۱۴۰۶ق)، *شذرات الذهب*، تحقیق الارناؤوط، ج ۶، دمشق - بیروت: دار ابن کثیر، ص ۸۷؛ حافظ شمس الدین ذهبی (۱۹۸۵م)، *دول الاسلام*، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ص ۲۶۸.

۲ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۷۷.

برس خودداری نماید و در نهایت با محاصره و غارت نواحی پیرامون بغداد، این منصب را واگذار کرد. امیر منکو برس نیز چند ماه پس از عهده‌داری این سمت، به دلیل سخت‌گیری بسیار در جمع‌آوری اموال مردم و آزار آنان، به فرمان سلطان از کار برکنار شد.^۱

مسترشد از ظلم و ستم شحنة بغداد نسبت به مردم استفاده کرد و تصمیم گرفت خود را از سلطه او برهاند. تهدید خلیفه و جانشینان او علیه شحنة بغداد که نیروهای بسیاری در اختیار خود داشت، چندان بود که شحنة بر جان خود بیمناک شد و بغداد را ترک نمود. وی به سلطان محمود یادآور شد که خلیفه توانایی نظامی بسیاری کسب کرده و لشکریان فراوانی پیرامون خود گردآورده است. همچنین بیان نمود که عوامل سلطان در بغداد بی‌اعتبار شده‌اند و اجازه ورود به شهر در دست عوامل خلیفه است و آنان برای مقابله با سلطان تدارکات بسیاری دیده‌اند. در پایان نیز به سلطان هشدار داد که اگر به بغداد نرود، قدرت خلیفه بیشتر می‌شود و خاک عراق از دست سلطان بیرون خواهد رفت.^۲ پیام شحنة بغداد به سلطان محمود، گویای اقدامات نظامی خلیفه و تلاش وی در راستای رسیدن به قدرت دنیوی بود. این اقدامات برای نخستین بار علیه سلطان سلجوقی صورت گرفت و خلفای پیش از مسترشد به طور کلی مطیع سلجوقیان محسوب می‌شدند.

سلطان محمود دریافت که با قدرت روز افزون خلیفه، عراق عرب از دست او خارج خواهد شد. بدین سبب وی در سال ۵۲۰ ه‍.ق به سوی بغداد رفت. خلیفه مسترشد چون پایه‌های قدرت خود را در خطر دید، با ارسال هدایایی از سلطان خواست به علت کمبود مواد غذایی حرکت خود را به تأخیر اندازد و بیان نمود که در غیر این صورت بغداد را ترک خواهد نمود.^۳ به نظر می‌رسد این پیام خلیفه، سبب شد سلطان محمود به گفته‌های شحنة خود یقین حاصل کند. وی به درخواست خلیفه بی‌اعتنا مانده و برای تحکیم موقعیت خود به سوی بغداد حرکت کرد. خلیفه به منظور مقابله با نیروهای سلطان سربازانی را تحت فرمان عقیف خادم به واسط گسیل نمود که از محمود شکست خوردند. مسترشد حتی پس از شکست هم سر مصالحه با سلطان را نداشت و به مقاومت ادامه داد. خلیفه در نظر داشت با یک شیخون در

۱ همان، ج ۱۸، ص ۲۵۶؛ ابن کثیر، همان، ج ۱۰، ص ۱۸۴.

۲ عبدالرحمن ابن جوزی (۱۳۵۸ق)، المنتظم فی تاریخ الملوک الامم، المجلد التاسع، حیدرآباد دکن: مطبعة دائرة المعارف العثمانیه، صص ۲۵۵-۲۵۶.

۳ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۹۲.

شهر، سربازان سلجوقی را مغلوب نماید. بسیاری از نیروهای سلطان که در شهر بودند، با این ترفند کشته شدند و بازماندگان به دیگر نیروها در بیرون شهر ملحق شدند. خلیفه به سی هزار نیروی خود و مردم شهر بغداد دستور حفر خندق داد. مقاومت سخت خلیفه تنها با خیانت حاکم اربل و حمایت گسترده عمادالدین زنگی حاکم واسط از سلطان محمود، شکسته شد و خلیفه ناچار به صلح گردید. سلطان محمود نه تنها نتوانست مردم شهر و خلیفه را تأدیب کند، بلکه بابت محاصره بغداد از او عذر خواهی نمود.

تسامح سلطان محمود و جاه‌طلبی و درایت مسترشد از عوامل مهم توسعه قدرت خلافت بود. سلطان محمود از آغاز حکومت خود توجه و احترام خاصی به خلیفه ابراز می‌داشت. زمانی که شحنة‌های بغداد به هر دلیلی مورد توجه خلیفه قرار نمی‌گرفتند، سلطان آن‌ها را عزل و حتی گزینه مورد نظر خلیفه را به این سمت منصوب می‌کرد.^۱ بردباری و احترام سلطان نسبت به خلیفه، حتی پس از درگیری نظامی بین دو طرف، نیز تغییر نکرد. در این درگیری سلطان به سختی نتوانست نیروهای خلیفه را سرکوب کند؛ به طوری که بسیاری از نیروهای سلطان به قتل رسیدند و کاخ او در بغداد غارت شد و مردم به تحریک خلیفه، دشنام‌های بسیاری به او می‌دادند.^۲

هر چند مسترشد در نخستین اقدام نظامی خود شکست خورد، اما با توجه به تسامح سلطان، نیروهایش به کلی از میان نرفت و در قدرتش نیز خللی وارد نشد. این نوع برخورد سلطان، خلیفه را به از سرگیری اقدامات خود تشویق نمود. گردآوری نیروهای بسیار و مبارزه و مقاومت در برابر سلطان محمود، به خلیفه مسترشد و خلفای بعدی نشان داد با اقدامات سازمان یافته می‌توان با نفوذ سلجوقیان مقابله نمود.

۲. مسترشد و منازعات جانشینی سلطان محمود

چندین تن از شاهزادگان سلجوقی مدعی جانشینی سلطان محمود بودند و بدین منظور به نزاع با یکدیگر برخاستند. سلطان محمود فرزندش داوود را به جانشینی برگزیده بود، اما برادران محمود، طغرل، مسعود و سلجوقشاه، مدعیان قدرتمندتری به شمار می‌آمدند. پس از مرگ

۱ شمس‌الدین احمد بن خلکان [بی‌تا]، *وفیات الاعیان*، حقه‌الدکتور احسان عباس، المجلد الثاني، بیروت: دار صادر بیروت، ص ۲۶۴؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۹۷.

۲ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۹۷.

سلطان محمود، روابط مسترشد با سلجوقیان وارد مرحله تازه‌ای شد. مدعیان سلطنت در تکاپوی به رسمیت شناخته شدن توسط دستگاه خلافت و ذکر نامشان در خطبه، پس از نام خلیفه، بودند. خلیفه نیز که روند قدرت‌گیری خود را از دوره سلطان محمود آغاز کرده بود، از این فرصت برای از میان بردن نفوذ سلجوقیان استفاده نمود. مهم‌ترین سیاست خلیفه در این زمان حمایت از مدعیان ضعیف‌تر سلجوقی در برابر مدعیان قدرتمندتر و ایجاد تفرقه میان شاهزادگان سلجوقی در راستای تضعیف آنان بود. حمایت مسترشد از شاهزاده ضعیف سلجوقی به صورت حمایت نظامی و آوردن نام او در خطبه بود. خلیفه با اتخاذ این روش، تسلط و نفوذ سلجوقیان بر نهاد خلافت را تضعیف نمود و حتی سلاطین را تحت اختیار خود گرفت. پیامد این سیاست، قدرتمند شدن خلیفه و اعمال سلطه بر دیگر مناطق بین‌النهرین بود. این سیاست مسترشد تا پایان دولت سلجوقیان از سوی جانشینان او پیگیری شد. مدعیان سلطنت سلجوقی نیز که در اصل مخالف قدرت‌گیری خلیفه بودند، هنگامی که به خلیفه و حمایت او نیاز داشتند، از وی تبعیت می‌کردند؛ و زمانی که پایه‌های قدرت خود را مستحکم می‌نمودند، به مقابله با نفوذ خلیفه می‌پرداختند و در این راه از هیچ اقدامی فروگذار نبودند.

حمایت از سلجوقشاه در برابر سلطان مسعود، و اتحاد با این دو علیه سنجر، در راستای سیاست حمایت از مدعیان ضعیف‌تر انجام گرفت. با آمدن سلجوقشاه به بغداد، خلیفه او را به حضور پذیرفت و به کمکش شتافت. مسعود با حمایت عمادالدین زنگی، برای مقابله با برادرش به بغداد رفت؛ ولی مغلوب نیروهای متحد سلجوقشاه و خلیفه شد.^۱ لشکرکشی سنجر به غرب باعث اتحاد رقبای او گردید. پس از مرگ محمود و نزاع بر سر جانشینی او، سنجر بار دیگر به منظور تحکیم موقعیت خود به غرب لشکر کشید. با آمدن او، مدعیان قدرت نسبت به تضعیف موقعیت خود احساس خطر کردند، به خصوص این که متوجه شدند، سنجر، طغرل را به جانشینی محمود تعیین کرده است. بنابراین، جبهه متحدی علیه سلطان سنجر تشکیل دادند. آنان توافق کردند مسعود را به سلطنت، و سلجوقشاه را به ولیعهدی او انتخاب کنند و عراق غرب هم تحت حکومت و کیل خلیفه قرار گیرد. همچنین قرار شد هر سه متحد با نیروهای خود در جنگ با سنجر شرکت کنند و همگی در خدمت خلیفه باشند.^۲ هدف خلیفه از پیوستن به این اتحاد، خارج شدن از تسلط سلاطین سلجوقی بود و تمامی اقداماتش بر مبنای همین اصل

۱ ابن‌خلدون، همان، ج ۴، ص ۱۰۷.

۲ ابن‌جوزی، همان، ج ۱۰، ص ۲۵؛ ظهیرالدین نیشابوری، همان، ص ۵۴.

بیریزی شده بود. مسترشد علی رغم قرار پیشین، در جنگ علیه سنجر شرکت نکرد. یکی از دلایل چنین اقدامی را بدین گونه می توان برشمرد که خلیفه ملاحظه قدرت سنجر را می کرده است. مهم تر این که او می خواست مدعیان سلجوقی در جنگ علیه یکدیگر تضعیف شوند. وی می دانست نیروهای متحدانش توان غلبه بر سنجر را ندارند؛ به همین سبب تنها به انداختن نام سنجر از خطبه اکتفا نمود. سنجر از این اقدام خلیفه برآشت و حکومت حله و شهرهای عراق را به دبیس بن صدقه مزیدی، و شحنگی بغداد را به عمادالدین زنگی سپرد و از آنان خواست با سپاه خلیفه به مقابله پردازند.^۱

خلیفه در تکاپوی افزایش قدرت خود و حفاظت بغداد بود و متحدانش را رها نمود. با خیانت خلیفه به متحدانش و عدم همراهی آنان در جنگ، ایشان در نزدیکی همدان به سختی مغلوب سپاهیان سنجر شدند. خلیفه که به اکراه تا خائنین پیش آمده بود، با سپاهیان به سرعت به بغداد بازگشت و تمامی اقدامات دفاعی را برای مقابله با مدعیان عراق - که به تحریک سنجر می پرداختند - به کار بست. دبیس بن صدقه و زنگی، حامیان سنجر، به مقابله با خلیفه شتافتند؛ اما در محلی به نام حصن برامکه به سختی از نیروهای خلیفه شکست خوردند.^۲ این پیروزی نشان داد که مسترشد تا چه حد در کسب و افزایش قدرت نظامی خود کامیاب بوده است. پیروزی خلیفه بر دشمن سرسخت خود که زمانی از او وحشت داشت، زنگ خطری برای سلجوقیان محسوب می شد. لذا سلاطین سلجوقی از آن پس، خلیفه را یک مدعی قدرت خود به حساب می آوردند. یوسفی فر معتقد است که این لشکرکشی خلیفه نمودی محسوب می شد از تغییر موضع خلافت عباسی و این که خلفا در تحولات سیاسی نقش مهم تری بر عهده گرفته، بودند.^۳

مسترشد در این زمان توانسته بود بر قدرت خود بیفزاید، به طوری که حتی به خود اجازه داد برای پذیرش سلطان شرط تعیین کند. با مراجعت سنجر به شرقی و تعیین سلطان طغرل (۵۲۵ - ۵۲۹ هـ.ق) به حکومت نواحی غربی از سوی او، خلیفه برای تأیید سلطنت طغرل شروطی تعیین نمود، ولی طغرل آن ها را نپذیرفت. بدین ترتیب، روابط بین آنان تیره شد و

۱ ابن جوزی، همان، ج ۱۰، ص ۲۶.

۲ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۱۷۳.

۳ شهرام یوسفی فر (۱۳۸۷)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سلجوقیان، تهران: انتشارات پیام نور، ص ۱۳۴.

خلیفه به سیاست خود مبنی بر حمایت از مدعیان ضعیف و تفرقه افکنی میان دیگر مدعیان روی آورد. احتمال دارد که خلیفه در تحریک داوود علیه طغرل دست داشته است، زیرا پس از شکست ملک داوود از طغرل، از او استقبال کرد و او را در عمارت سلطان که در این زمان تحت تصرف خلیفه بود، جای داد.^۱ حتی اگر خلیفه در تحریک داوود نقشی نداشت، پس از شکست او از طغرل، تصمیم گرفت از او به عنوان حربه سیاسی سود جوید.

بار دیگر در سال ۵۲۷هـ ق خلیفه از سیاست حمایت از شاهزاده ضعیف تر استفاده نمود و در برابر طغرل، مسعود مدعی دیگر سلطنت را به بغداد پذیرفت و خطبه به نام او کرد و ملک داوود را به نیابت او گمارد. خلیفه بدین ترتیب جبهه قدرتمندی علیه طغرل تشکیل داد و با آوردن نام مسعود در خطبه، پایه های مشروعیت طغرل را سست نمود. خلیفه همچنین برای مقابله با طغرل نیروهای بسیاری در اختیار مسعود و داوود قرار داد.^۲ مسترشد هنگام به رسمیت شناختن مسعود و آوردن نامش در خطبه به او چنان وانمود کرد که سلطنت و قدرت دنیوی را وی به مسعود اعطا نموده و او نیز می بایست طغرل را از میان بردارد.^۳ سلطان مسعود با حمایت مادی و معنوی خلیفه بر طغرل، که دست نشاندۀ سنجر بود، پیروز شد. تکاپوی مسترشد در نفاق افکنی میان شاهزادگان سلجوقی، نارضایتی سنجر را سبب گردید. وی در نامه ای خلیفه را به سبب ایجاد نفاق بین افراد خاندان سلجوقی و مخالفت با طغرل سرزنش نمود.^۴

چنین به نظر می رسد که مسعود خیلی زود از نیات خلیفه اطلاع یافت و تلاش کرد آلت دست او نشود. با رفتن سنجر به خراسان و ایجاد نفاق میان شاهزادگان سلجوقی، مسترشد زمان را برای توسعه قلمرو خود مهیا دید. قدرت بسیار خلیفه در این زمان سبب گرایش بسیاری از امرای سلجوقی به او شد. خلیفه به موصل لشکر کشید و آنجا را محاصره نمود تا علاوه بر تصرف آن، از شر رقیب قدرتمند خود، زنگی، رهایی یابد. هر چند سلطان مسعود در این زمان متحد خلیفه به حساب می آمد، اما در نهان مخالف قدرت گیری او بود. همچنین زنگی نیز از متحدان سلطان مسعود بود. بدین دلایل، سلطان در حین محاصره موصل با سپاهیان خود

۱ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۱۷۸؛ ابویعلی حمزه بن القلانسی (۱۹۰۸م)، *ذیل تاریخ دمشق*، بیروت: نشر الابهاء البسوعیین، ص ۲۳۸؛ صدرالدین علی حسینی (۱۹۸۶م)، *اخبار الامرا و الملوک السلجوقیه*، تحقیق محمد نورالدین، بیروت: دارالقرآن، ص ۱۹۹.

۲ ابن جوزی، همان، ج ۱۰، ص ۲۹؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۱۸۶.

۳ صدرالدین علی حسینی، همان، ص ۱۹۹.

۴ عباس اقبال (۱۳۲۷)، «نامه سنجر به مسترشد»، *مجله یادگار*، ش ۴، ص ۱۵۳.

به سمت بغداد حرکت کرد و خلیفه مجبور شد دست از محاصره بردارد و به سمت بغداد عقب نشینی نماید.^۱ حتی با قدرت یافتن دوباره طغرل در ۵۲۸ هـ ق که عامل اتحاد مجدد مسترشد و سلطان مسعود گردید، علی‌رغم مساعدت و تحت فشار قرار گرفتن و وعده همراهی از سوی خلیفه به منظور مقابله با طغرل، مسعود در این کار اهمال می‌کرد.^۲ به نظر می‌رسد سلطان مسعود در این زمان خطر بزرگ‌تر را خود خلیفه می‌دانست؛ از این رو، تا مرگ طغرل در ۵۲۹ هـ ق تلاش چندانی برای مقابله با او انجام نداد.

۳. منازعات خلیفه مسترشد با سلطان مسعود سلجوقی

با به قدرت رسیدن سلطان مسعود (۵۲۹-۵۴۷ هـ ق) تقابل میان سلطنت و خلافت به اوج خود رسید. از یک سو خلیفه خواهان تسریع روند قدرت‌گیری و کوتاه کردن دست سلطان از امور بود، و از سوی دیگر سلطان مسعود نیز، با توجه به شناخت اهداف خلیفه، توان خود را برای ممانعت از قدرت یافتن بیشتر خلیفه به کار برد. بدین ترتیب، رویارویی آنان اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. هر چند صدرالدین علی حسینی و عمادالدین کاتب‌اصفهانی، دو مورخ دوره سلجوقی، ریشه درگیری بین خلیفه و سلطان مسعود را دشمنی یرنقش، شحنة سابق بغداد، با سلطان مسعود و تحریک خلیفه توسط او می‌دانند،^۳ اما نمی‌توان این عامل را سبب اصلی اختلافات دانست. در واقع، علت اصلی این درگیری را باید در تضاد منافع خلافت و سلطنت در این زمان برشمرد. سلطان مسعود می‌خواست به شیوه اسلاف خود بر دستگاه خلافت سلطه داشته باشد، اما این امر مورد پذیرش مسترشد نبود. روند قدرت‌گیری خلیفه سبب شد در سال ۵۲۹ هـ ق بسیاری از امرای سلطان مسعود به تبعیت از خلیفه متمایل شوند. این عوامل موجب گردید خلیفه نام مسعود را از خطبه بیندازد و علیه وی به اقدام نظامی روی بیاورد.^۴

مسترشد، علاوه بر اهرم مشروعیت بخشی خلفا، در تقابل با دشمنانش نیروی نظامی را نیز به کار گرفت. وی نخستین خلیفه عباسی بود که در برابر سلاطین سلجوقی متوسل به اقدام نظامی شد. منابع، خلیفه را آغازگر پیکار با سلطان مسعود می‌دانند. این اقدام بیانگر توان نظامی

۱ ابن جوزی، همان، ج ۱۰، ص ۳۰؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۱۹۲.

۲ همان، ج ۱۹، ص ۲۲۱.

۳ صدرالدین علی حسینی، همان، ص ۱۹۹؛ بنداری، همان، ص ۲۲۰.

۴ ابن اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۲۳۲؛ عطاملک جوینی (۱۳۷۰)، تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد قزوینی، ج ۳، تهران: انتشارات ارغوان، چ ۴، ص ۲۱۷.

خلیفه بود. خلیفه پیش از حمله نظامی، با ملک داوود و اتابک وی آقسنقر-که خلیفه را به مقابله با مسعود تحریک می نمود- پیمان اتحاد بست و قرار شد در تصرف قلمرو سلطان مسعود یکدیگر را حمایت کنند. بدین ترتیب، خلیفه با لشکریانش به سوی همدان حرکت کرد. مسترشد برای تضعیف مشروعیت سیاسی سلطان مسعود، او را نافرمان در برابر دین اسلام و غاصب حقوق خلفا معرفی کرد.^۱ خلیفه در ابتدای حرکت خود علیه مسعود بسیار مصمم بود و به پیروزی خود یقین داشت؛ به طوری که پیش از آغاز جنگ هدایای بسیاری آماده کرده و با خود آورده بود، تا در صورت پیروزی، به سردارانش بدهد. اجناس همراه او را ده میلیون دینار تخمین زده‌اند که همه آنها پس از نبرد به دست سپاهیان سلطان مسعود غارت شد.^۲

ظاهراً خوشبینی مسترشد درباره چیرگی بر سلطان مسعود دارای اساس چندانی نبوده و در سپاه خلیفه تشکک وجود داشته است. پیش از آغاز نبرد، بسیاری از ترکان و امرای سپاه خلیفه به او خیانت کردند و به سلطان مسعود پیوستند. بدین گونه، مسترشد در این پیکار شکست خورد و اسیر شد. اهمال و سستی خلیفه پیش از آغاز جنگ، در شکست او بی تأثیر نبود. علی‌رغم پیوستن بسیاری از امرا و سپاهیان سلجوقی به خلیفه، وی در حرکت به میدان جنگ تعلل و سستی نشان داد. این اقدام خلیفه سبب پیوستن دوباره نیروهای سلجوقی و لشکریان خلیفه به سلطان مسعود شد.^۳ به نظر می‌رسد وزیر خلیفه، ابوالقاسم درگزینی، پیش از جنگ به سلطان پیوسته و در کار نیروهای خلیفه اختلال می‌کرده است؛ زیرا پس از جنگ مورد توجه مسعود قرار گرفت.^۴

به نظر می‌رسد ملک داوود که متحد خلیفه بود، علی‌رغم پیمان خود، در جنگ حضور نیافته باشد. منابع هیچ گزارشی از حضور او در جنگ ارائه نمی‌دهند. هر چند خلیفه قول داده بود، در صورت حضور او در جنگ و پیروزی بر مسعود، خطبه به نام وی خوانده شود،^۵ ولی ملک داوود به همان کاری مبادرت ورزید که مسترشد، به گاه حمله سنجر، با متحدان خود مسعود و سلجوقشاه انجام داد. قدرت فزاینده خلیفه در این زمان، مدعیان سلجوقی را بر آن

۱ محمدنظام‌الحسینی‌زدی (۱۳۸۸)، *العروض فی الحکایة السلجوقیه*، به کوشش مریم میر شمسی، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، ص ۱۰۴؛ ظهیرالدین نیشابوری، همان، ص ۵۶؛ نظامی عروضی (۱۳۳۲)، *چهار مقاله*، تصحیح محمد قزوینی، به کوشش محمد معین، تهران: انتشارات زوار، چ ۳، ص ۳۷.

۲ محمدبن‌علی بن طقطقی (۱۳۶۷)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلیایگانی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چ ۳، ص ۴۰۸؛ ابن جوزی، همان، ج ۱۰، ص ۴۵.

۳ ابن‌اثیر، همان، ج ۱۹، ص ۲۳۳.

۴ ابن‌طقطقی، همان، ص ۴۱۲.

۵ محمدعلی شبانکاره‌ای (۱۳۶۳)، *مجمع‌الاساب*، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۱۱۴.

داشته بود در آغاز به مقابله با خطر قدرت‌گیری خلیفه پیردازند.

با شکست مسترشد در عرصهٔ پیکار با سلطان مسعود، تعیین شحنگی بغداد دوباره به دست سلجوقیان افتاد. پیش از این نیز سلاطین سلجوقی توسط شحنةٔ منتخب خود در بغداد، اقتدارشان را بر خلفا تحمیل می‌کردند و مراقب تحرکات خلفا بودند. به دلیل قدرت و نفوذ خلیفه در بغداد، سلطان از مسترشد درخواست نمود که وی طی نامه‌ای به عواملش در بغداد بنویسد که شحنةٔ سلطان را بپذیرند. سلطان مسعود برای تضعیف قدرت خلیفه، به امیر بک‌آبه، شحنةٔ بغداد، دستور مصادرهٔ تمامی اموال خلیفه و تنبیه همهٔ حامیان او را در بغداد، را صادر کرد.^۱

اقدامات سلطان برای در هم شکستن قدرت خلیفه امری اجتناب‌ناپذیر بود. سلطان پس از پیروزی بر خلیفه، مدتی او را نزد خود نگه داشت و به دلیل ترس از تجدید قدرت وی، بلافاصله او را به بغداد فرستاد. وی همچنین از خلیفه پیمان گرفت دیگر درصدد گردآوری سپاه نباشد و از دارالخلافه بیرون نرود؛ و مبلغی نیز به عنوان غرامت پیردازد. با پذیرش این تعهدات توسط خلیفه، سلطان پذیرفت که وی به بغداد بازگردد. در این زمان که خلیفه آمادهٔ رفتن به سمت بغداد بود، نمایندگان از سوی سنجر نزد سلطان مسعود آمدند. از این رو، بازگشت خلیفه به بغداد به تأخیر افتاد. در همین حین، بیست و چهار باطنی خلیفه مسترشد را در دروازهٔ مراغه به قتل رساندند.^۲

منابع در مورد مسبب قتل خلیفه، نظرات گوناگونی ارائه می‌کنند. برخی از منابع، از جمله ابوالرجای قمی و جوینی و ابن‌قلانسی، معتقدند که سلطان مسعود قصد بازگرداندن او را داشت، ولی باطنیان وی را به قتل رساندند.^۳

یارهای دیگر از منابع، سلاطین سلجوقی را مسبب قتل خلیفه معرفی نموده‌اند. در *زبدهٔ النصیره* به نقل از حاضران در محل حادثه، مسطور است که باطنیان به دستور سنجر خلیفه را از میان بردند.^۴ ابن‌خلکان، سلطان مسعود را قاتل مسترشد معرفی کرده و علت آن را بیم سلطان از اقتدار او و تصرف املاک بسیاری از بزرگان سلجوقی توسط خلیفه در پیرامون بغداد دانسته

۱ ابن‌انیر، همان، ج ۱۹، ص ۲۳۶؛ هندوشاه نخجوانی (۱۳۱۳)، *تجارب السلف*، تصحیح عباس اقبال، [بی‌جا]: [بی‌نا]، ص ۲۹۵.

۲ ابن‌انیر، همان، ج ۱۹، صص ۲۳۷-۲۳۹؛ ابن جوزی، همان، ج ۱۰، ص ۴۹؛ ظهیرالدین نیشابوری، همان، ص ۵۶؛ عطاملک جوینی، همان، ج ۳، ص ۳۲۰.

۳ نجم‌الدین ابوالرجاء قمی (۱۳۶۳)، *تاریخ الوزراء*، به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۵۷؛ ابن‌قلانسی، همان، ص ۲۴۹؛ عطاملک جوینی، همان، ج ۳، ص ۲۲۰.

۴ بنداری، همان، ص ۲۱۲؛ ملیحه ستارزاده (۱۳۸۶)، سلجوقیان، ج ۴، تهران: انتشارات سمت، ص ۱۲۲.

است.^۱ ابن طقطقی معتقد است، خلیفه به دستور مسعود که از قدرت او بیمناک شده بود، کشته شد و نامه سنجر نیز در راستای کوشش وی در تکریم خلیفه و بازگرداندن او به طور شایسته به بغداد بود.^۲ از آغاز خلافت، اقدامات خلیفه در تضاد و تقابل با منافع سلاطین سلجوقی بود. وی در چندین مورد نام سلطان سنجر و مسعود را از خطبه انداخت و در تضعیف قدرت سلجوقیان نقش مهمی ایفا نمود. از این رو، هر دو سلطان نسبت به او عداوت خاصی داشتند و نمی توانستند قدرت خلیفه و اقدامات او در راستای تضعیف قدرتش را تحمل نمایند. به خصوص آن که خلفا در مدت زیادی از حکومت سلجوقیان مطیع اوامر سلاطین بودند و فعالیت هایشان به امور دینی محدود می شد. چنین به نظر می رسد که سلطان سنجر در قتل خلیفه دست داشته است. همان گونه که منابع نیز متذکر شده اند، قتل خلیفه درست همزمان با ورود نمایندگان سنجر صورت گرفت. در آن زمان شایع بود که سنجر تصمیم به خلع خلیفه مسترشد و انتقال خلافت به فرود دیگری از عباسیان گرفته است. سنجر پس از صلح با اسماعیلیان، روابط دوستانه ای با آنان برقرار کرده بود و بعید به نظر نمی رسد که از اسماعیلیان خواسته باشد دست به چنین اقدامی بزنند. موارد مذکور، چنان در آن دوره شایع بود که سنجر در نامه ای به خلیفه مسترشد از هر دو مورد تبری جسته بود.^۳

این گونه به نظر می رسد که سلطان مسعود نیز با قتل خلیفه مخالفتی نداشته و این اقدام را برای تحکیم موقعیت سلطنت ضروری می دانسته است. اما وی از دست یازیدن به قتل مسترشد تبری می جست. اقدام او در کشتن دیس بن صدقه،^۴ بزرگ ترین دشمن خلیفه، به منظور تبری خود از قتل خلیفه و نشان دادن دست داشتن دیس بن صدقه در آن واقعه صورت گرفت.

نتیجه گیری

بنا بر آنچه بیان شد، روابط بین نهاد سلطنت و خلافت در دوره سلجوقی تا پایان حکومت محمد بن ملک شاه بر پایه تقسیم حیطه های دینی و دنیوی بود؛ چنان که سلاطین، خلفا را از دستیابی به قدرت دنیوی محروم ساخته بودند. پارگی قلمرو سلجوقیان که به تکوین حکومت

۱ ابن خلکان، همان، ج ۵، ص ۲۰۱.

۲ ابن طقطقی، همان، ص ۴۰۸.

۳ عباس اقبال، «نامه سنجر به مسترشد»، مجله یادگار، صص ۱۴۷ و ۱۵۰.

۴ بنداری، همان، ص ۲۱۲؛ ابن خلکان، همان، ج ۲، صص ۲۶۴-۲۶۵؛ ابن جوزی، همان، ج ۱۰، ص ۵۴.

سلجوقیان عراق انجامید و تضعیف سلجوقیان را موجب شد، تکاپوی خلافت عباسی را در راستای کسب قدرت دنیوی در پی داشت. خلیفه المسترشد بالله که مقارن با تضعیف سلجوقیان به خلافت رسید، تلاش خود را صرف بازیابی قدرت دنیوی خلافت عباسی نمود. سیاست‌های قدرت طلبانه وی از همان آغاز او را در تقابل با محمود بن محمد قرار داد و رفتار مصالحت-جویانه محمود به افزایش قدرت خلیفه انجامید. مسترشد از مدعیان ضعیف تر سلجوقی حمایت می‌کرد و از ایشان برای رسیدن به اهداف خود سود می‌جست. شاهزادگان سلجوقی که مدام در حال کشمکش بودند، با مشاهده قدرت‌گیری خلافت، کوشیدند تا نیروی خود را در راستای ممانعت از این امر سوق دهند. مسعود سلجوقی با برادرش طغرل مصالحه نمود و پس از کسب قدرت نیز بیرون راندن خلیفه از عرصه منازعات سیاسی را وجهه همّت خود قرار داد. اگرچه خلیفه مسترشد جان خود را بر سر سیاست‌های قدرت‌طلبانه خویش گذاشت، اما خلفای خلف وی مشی او را پی گرفتند. در نتیجه، قدرت خلفا در تقابل با سلاطین افزایش یافت و به استقلال خلافت از سلطنت انجامید.

منابع و مأخذ

- آقسرائی، محمود (۱۳۶۲)، *مسامرة الاخبار و مسایرة الاخبار*، تصحیح عثمان توران، تهران: انتشارات اساطیر، چ ۲.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۵۳)، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۱۸ و ۱۹، تهران: انتشارات علمی.
- ابن جوزی، عبدالرحمن (۱۳۵۸هـ.ق)، *المنتظم فی تاریخ الملوک الامم*، المجلد التاسع و العاشر، حیدرآباد دکن: مطبعة دائرة المعارف العثمانیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۳۶۸)، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد [بی‌تا]، *وفیات الاعیان*، حقه دکور احسان عباس، المجلد الثاني و الخامس، بیروت: دارصادر.
- ابن طقطقی، محمد بن علی (۱۳۶۷)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلیپایگانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳.
- ابن ظافرازدی (۱۹۹۹م)، *اخبار الدول المنقطعه*، تحقیق عصام مصطفی هزیمه و دیگران، اردب- الاردن: مؤسسه حماده للخدمات و الدراسات الجامعیه.
- ابن عماد حنبلی (۱۴۰۶ق)، *شذرات الذهب*، تحقیق الارناؤوط، دمشق-بیروت: دار ابن کثیر.

- ابن العمرانی (۱۴۲۱ق)، *الأنباء فی التاریخ الخلفاء*، تحقیق قاسم السامرائی، قاهره: دارالافاق العربیه.
- ابن القلانسی، ابویعلی حمزه (۱۹۰۸م)، *ذیل تاریخ دمشق*، بیروت: نشر الاباء الیسوعیین.
- ابن کثیر، عمادالدین (۱۹۳۲م)، *البدایه و النهایه*، المجلد الثانی عشر، مصر: مطبعة السعاده..
- اقبال، عباس (۱۳۲۷)، «نامه سنجر به مسترشد»، *مجله یادگار*، س ۴، ش نه و ده.
- _____ (۱۳۸۴)، *وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی*، به کوشش محمدتقی دانش پژوه و یحیی ذکا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چ ۲.
- باسورث و دیگران (۱۳۸۰)، *سلجوقیان*، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران: انتشارات مولی.
- بنداری، فتح بن علی (۱۳۵۶)، *زبدة النصره و نخبة العصر*، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بویل، جی. ا. (گردآورنده) (۱۳۸۱)، *تاریخ ایران*، ترجمه حسن انوشه، چ ۵، تهران: انتشارات امیرکبیر، چ ۵.
- جوینی، عظاملک (۱۳۷۰)، *تاریخ جهانگشا*، تصحیح محمد قزوینی، چ ۳، تهران: انتشارات ارغوان، چ ۴.
- حسینی، صدرالدین علی (۱۹۸۶م)، *اخبار الامرا و الملوک السلجوقیه*، تحقیق محمد نورالدین، بیروت: دارالقرآن.
- حلمی، احمد کمال الدین (۱۳۸۴)، *دولت سلجوقیان*، ترجمه و اضافات عبدالله ناصری طاهری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ ۲.
- ذهبی، حافظ شمس الدین (۱۹۸۵م)، *دول الاسلام*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ستارزاده، ملیحه (۱۳۸۶)، *سلجوقیان*، تهران: انتشارات سمت، چ ۴.
- سیوطی، جلال الدین (۱۹۸۸م)، *تاریخ الخلفاء*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- شبانکاره ای، محمد علی (۱۳۶۳)، *مجمع الانساب*، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- قمی، نجم الدین ابوالرجا (۱۳۶۳)، *تاریخ الوزراء*، به کوشش محمدتقی دانش پژوه، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مؤلف ناشناس [بی تا]، *مجله التواریخ و القصص*، تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران: نشر کلاله خاور، چ ۲.
- نخجوانی، هندوشاه (۱۳۱۳)، *تجارب السلف*، تصحیح عباس اقبال، [بی جا]، [بی تا].
- نظام الحسینی یزدی، محمد (۱۳۸۸)، *العراضه فی الحکایه السلجوقیه*، به کوشش مریم میر شمسی، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- نظامی عروضی (۱۳۳۳)، *چهار مقاله*، تصحیح محمد قزوینی، به کوشش محمد معین، تهران: انتشارات زوار، چ ۳.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲)، *سلجوقنامه*، تهران: نشر کلاله خاور.
- یوسفی فر، شهرام (۱۳۸۷)، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سلجوقیان*، تهران: انتشارات پیام نور.